

به دلیل اینکه سهام داران این کمپانی به او توصیه کرده بودند به عنوان آگهی باید عکس صورتش روی بطری‌های این محصولات باشد، نیومن تصمیم گرفت که تمام درآمد شرکتش را به خیریه‌های متعدد ببخشد. (در دو هفته اول ده هزار بطری سس سالاد نیومن به فروش رفت). این درآمد هم اکنون به بیش از دو بیست و پنجاه میلیون دلار رسیده است. در سال ۱۹۸۸، نیومن تصمیم می‌گیرد که کمپنی را برای کودکان و نوجوانان سرطانی و بیمار دایر کند. این کمپ به نام (Hole in the Wall) اکنون یازده مرکز در سراسر دنیا دارد و به طور رایگان میزبان بیش از صد و نوزده هزار کودک و نوجوان بیمار بوده است. آقای «هاچنر» به یاد می‌آورد یک روز که نیومن وارد ناهارخوری این کمپ شده بود، دختر کوچکی به سوی نیومن دوید و دست او را گرفت و گفت که آقای نیومن، من تمام سال برای آمدن به این کمپ روزشماری و زندگی می‌کنم. نیومن با بغض در گلو به «هاچنر» گفته بود که او از زندگی همین را میخواسته و گفته این دختر معصوم از هر چه مقام و جایزه برای او با ارزش تر بوده است. آقای «هاچنر» که ده روز قبل از مرگ پل نیومن، از او دیدن کرده بود، گفته است که این مرد سالم و همیشه قوی از ضعف پیش از حدش ناراحت بود ولی با شجاعت تمام، لحظات آخر زندگی را گذراند و به «هاچنر» گفته بود که «عجب دوران معرکه ای بود». چند روز بعد از مرگ نیومن، پنج دختر او، «سوزان» پنجاه و پنج ساله، «استفانی» پنجاه و سه ساله، «نلی» چهل و نه ساله، «ملیسا» چهل و هشت ساله و «کلی» چهل و سه ساله، با عشق از پدر عزیزشان یاد کردند. بنابه گفته آنها، پدرشان تنها کسی بود که فکر نمی‌کرد بشر دوستی اش کاری استثنایی بود. او برای نعمت‌ها و خوش شانسی‌های زندگی اش همیشه شکر گزاری می‌کرد. به گفته نیومن، باعث افتخارم است که در این دنیا زندگی کرده‌ام. اگر کارهای گذشته ام را جمع بزنم فکر می‌کنم که کارهای مثبتم از منفی بیشتر بوده اند. پس از پخش خبر فوت نیومن، دوستان و همکارانش در مجلات و روزنامه‌ها به تحجید از او پرداختند. «رابرت رد فور» یکی از نزدیک ترین دوستان نیومن، بازگرد در دو فیلم «بوج کسیدی...» و «نیش» با او، ماه گذشته تجیدی در مجله «Time» برای دوستش نوشت. او از وفاداری و نجابت نیومن، از احساس مسئولیتی که نیومن به خانواده و جامعه داشت نوشت. زمانیکه استودیو از استخدام «ردفور» تازه وارد در فیلم «بوج کسیدی» خودداری کرد، این «نیومن» بود که مدیرانش را قانع کرد. با وجود اختلاف سنی شان، این دو وجه اشتراک‌های زیادی در عقیده و سیاست و تأثیر داشتند. ردفور اضافه کرده که پل همیشه به کار و تمرین در پشت صحنه مشغول بود و اولین کسی بود که اگر تپتی می‌زد از خنده روده بر می‌شد. ماهر دو به این نکته اعتقاد داشتیم که اگر کسی خوش شانس و موفق باشد باید به اجتماع دین خود را ادا کند. پل با کمپانی غذایی و کمپ جوانانش و من با فستیوال فیلم و انستیتوی «سان دنس» سعی کردیم این قول را عملی کنیم. چون از هر دوی ما در هالیوود بُت ساخته بودند سعی می‌کردیم که برعکس آن باشیم و نگذاشتیم این عناوین در ما نفوذ کنند. بیشتر از هر چیز برای دورانیهای خوش و خنده‌هایمان دلتنگ هستم و باید بگویم زمانی می‌رسد که احساسات از سخنان فراتر می‌روند. من یک دوست واقعی را از دست دادم. زندگی ام و کشور به خاطر وجود پل نیومن به جایی بهتر تبدیل شده است.

«وودوارد» که برای فرار از گرمای شدید ماه اوت به این دفتر خنک پناه آورده بود، ناگهان چشمش به «نیومن» خوش قیافه، با کت و شلوار کتانی اش افتاد که خونسر در آنجا حضور داشت. در این برخورد اول، «وودوارد» نفرت شدیدی به «نیومن» نشان می‌دهد که این احساس مدت زیادی طول نمی‌کشد. پس از مدت کوتاهی این دو سخت عاشق هم می‌شوند. ولی به دلیل متأهل بودن «نیومن»، «وودوارد» این رابطه را قطع می‌کند. تا اینکه در سال ۱۹۵۷ این دو در فیلم «تابستان گرم و طولانی» با هم شرکت کرده و دور از چشم عموم با یکدیگر زندگی کردند. همسر «نیومن» که ابتدا از طلاق دادن خودداری می‌کرد چندی بعد تغییر عقیده داد و در ژانویه ۱۹۵۸ «نیومن» و «وودوارد» در لاس وگاس ازدواج کردند. با فیلم‌هایی مانند «بیلیارد باز» در سال ۱۹۶۱ و «هاد» در سال ۱۹۶۳ و «بوج کسیدی» و «سان دنس کید» در سال ۱۹۶۹، «نیومن» به مقام سوپر استاری رسید. در این دوران، «وودوارد» کار هنریشگی را کنار گذاشت تا به پرورش سه دخترشان و کارهای خیریه بپردازد. نیومن همیشه از این فداکاری با تقدیر سخن گفته و ذکر کرده که «جوان» به خاطر من کار خود را کنار گذاشت تا در کنارم باشد و به ازدواجمان برسد». در کنار موفقیت‌های «نیومن»، در سال ۱۹۷۸، یک تراژدی برایش اتفاق افتاد. تنها پسر او (از ازدواج اولش) «اسکات» در بیست و هشت سالگی در اثر مرگ تصادفی ناشی از مصرف مشروب و دارو جان داد. به یاد «اسکات»، «نیومن» مرکزی تحت نام پسرش جهت آگاهی و آموزش در مورد مواد مخدر و دارویی افتتاح کرد که مَس ترین دخترش سوزان برای



۵ سال مدیر آن بود. «نیومن» که فقط به سوپر استار بودن قانع نبود، انرژی خود را به کارهای دیگر از جمله اتومبیلرانی و فعالیت‌های سیاسی برای حزب دمکرات و بعد به تهیه محصولات غذایی هدایت کرد. در مسابقات اتومبیلرانی به یک راننده حرفه‌ای و قهرمان تبدیل شد. یک لیبرال فعال، او بارها برای برابری حقوق برای اقلیت‌ها و تشویق نمایندگان حزب دمکرات در راهپیمایی‌های آنان شرکت کرد و (از جیب خود) برای نجات روزنامه «ملت» که در حال سقوط بود به کمک این نشریه شتافت. در سال ۱۹۸۰ با درست کردن سس سالادی برای کادوی کریسمس به فامیل و دوستان، «نیومن» تصمیم گرفت که این سس را به بازار عرضه کند و به همکاری دوست صمیمی نویسنده اش «ای.ای. هاجنر» در سال ۱۹۸۲ کمپانی «Newman's Own» را دایر کرد.

# شهر فرنگ

روایزی

## «به یاد پل نیومن»

اوست و این نکته او را بسیار عذاب می‌داد و سعی زیادی می‌کرد که به خاطر هنر و استعدادش مورد توجه قرار بگیرد. تخصص «نیومن» در ارائه کاراکترهایی بی وجدان و پریشان بود که جبران اعمال بد گذشته در افکارش شکل می‌گرفت. پل نیومن با فروتنی، همیشه خود موفقیت خود را از خوش شانسی زیادش ناشی میدانست. متولد بیست و شش ژانویه ۱۹۲۵ در کلیولند، اوهایو سپردوم «آرتور.اس. نیومن و ترسا»، از دوران جوانی در فروشگاه لوازم ورزشی پدرش مشغول به کار شد. در جنگ جهانی دوم وارد نیروی دریایی شد و مسئول قسمت رادیویی شد. به خاطر کور رنگی چشم هایش نتوانست برای خلبانی تعلیم ببیند. در همین زمان بود خوش شانسی که نیومن به آن معتقد بود، باعث نجات جانش شد. خلبان هواپیمایی که قرار بود نیومن و سایر همکارانش را به ماوریت ببرد، به دلیل گوش درد قادر به پرواز نشد. همه این گروه به جز خلبان و

نیومن به ناو هواپیمابر دیگری منتقل شدند که چندی بعد در اثر حمله هواپیماهای کاماکازی ژاپنی‌ها مُنهدم شد و تمام همکاران «نیومن» کشته شدند. پس از مرخص شدن از خدمت، در کالج «کنیون» ایالت اوهایو به تحصیل پرداخت. دانشجوی نه چندان ممتاز به

خاطر زرد و خورد در یک دعوا و اخراج از تیم فوتبال، «نیومن» تصمیم گرفت که در نمایشنامه کوچکی شرکت کند. در سال ۱۹۴۹ با همکاری در گروه تأثیرش، «جک لین ویت» ازدواج کرد. پس از یک سال تحصیل در مدرسه دراماتیک «Yale»، «نیومن» با همسرش و فرزند تازه متولدشان «اسکات» در سال ۱۹۵۱ به نیویورک نقل مکان کردند. او در کلاس‌های معروف «Actor's Studio» در کنار «مارلون براندو» و «جمیز دین» به مطالعه تکنیک «متود» پرداخت. در سال ۱۹۵۲ اولین کار مهم خود را به عنوان هنرپیشه علی البدل در نمایشنامه «پیک نیک» در برادوی آغاز کرد. در اینجا بود که چشم‌های هالیوود و بعد «جوان وودوارد» که خود هنرپیشه تازه کاری بود به او دوخته شدند. «وودوارد» در مصاحبه‌ای ذکر کرده بود که چگونه برای اولین بار، «نیومن» را در دفتر کار گزارش دید.

وقتی که «پل نیومن» و «جوان وودوارد» که پنجاهمین سالگرد ازدواجشان را در ژانویه ۲۰۰۸ جشن گرفته بودند، در بیست و یک (۲۱) سپتامبر گذشته به مزرعه ای در ساوت پورت، در کانتی کات سرزند تا برای تهیه شام فامیلی خرید کنند، مثل همیشه با خنده و جوک سر به سر هم می‌گذاشتند. پل از جوان می‌پرسد که «چند تا بلال خریدی!» جوان جواب می‌دهد «بیست و چهار تا!» پل اضافه می‌کند که «بیست و چهارتای دیگر هم بگیر و چهارصد دلار شرط می‌بندم که آخر شب مجبور شوم تمام این بلال‌ها را خودم دو نفر بخوریم! صاحب این مزرعه، آقای «لوید آلن» که شاهد این گفتگو بین زوج وفادار بود می‌گوید که هنگام خداحافظی با او، «پل نیومن» دستش را برای یک دقیقه در دست خود نگه داشت و گفت «می‌بخشی که دستهایم انقدر سردند». آقای آلن «حالا می‌فهمد که آن روز «پل نیومن» داشت با او برای همیشه خداحافظی می‌کرد. پنج روز بعد، «پل نیومن» در سن هشتاد و سه سالگی پس از مبارزه با سرطان ریه، در حالیکه اعضای خانواده اش در کنارش بودند، در خانه اش در «وست پورت» کانتی کات در گذشت. تا به حال هیچکسی مانند «پل نیومن» در صحنه فیلم و سینما ظاهر نشده است. او به معروفی «پراست» ولی هرگز معروفیتش را جار نزد و همیشه از زندگی خصوصی اش محافظت می‌کرد. او زندگی بیش از صد هزار کودک و نوجوان را با بشردوستی اش تغییر داده است. ما را با استعداد و نقشهای سینمایی اش سرگرم کرده و به فکر انداخته است. در میان همکاران و دوستان، مردی بسیار محترم و با وجدان بود. او نه تنها هنرپیشه‌ای ماهر و بی رقیب بود (۹ بار کاندیدای اسکار، برنده ۳ جایزه اسکار، که دو تا از آنها افتخاری بودند)، کارگردانی چیره دست و برنده چندین جایزه مهم کارگردانی هم شده بود. در دنیای سینما سمبل کلاس و خوبی به شمار می‌رفت و حس طنزش افسانه‌ای بود و برای میلیونها طرفدارش همیشه جوان و فناپذیر بود. با وجود نقشهای اکثراً منفی و ضد قهرمانی، «نیومن» با جاذبه بی نظیرش کماکان دل تماشاگران مرد و زن را بدست می‌آورد و با درگذشت او هالیوود و دنیا آخرین بُت خود را از دست داد. «نیومن» پس از بازی در فیلم سیاه و سفید «کسی در آسمان مرا دوست می‌دارد» در سال ۱۹۵۶، به یک ستاره سینمایی تبدیل شد. ولی برای درک بهتر جذبه سینمایی و چشم‌های آبی اش (این چشم‌ها کوررنگ بودند)، باید فیلم‌های رنگی اش را مشاهده کرد. در فیلم‌هایی مانند «گره روی شیروانی داغ» و «تابستان گرم و طولانی»، او خوش قیافه ترین چهره در محیطی بود که اول زیبایی معیار اصلی برای حفظ و بقای یک هنرپیشه به شمار می‌رفت. «نیومن» می‌دانست که شهرت او به خاطر خصوصیات فیزیکی

## مدرسه فارسی اندیشه

مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا



مدرسه فارسی اندیشه ارائه دهنده دوره‌های فارسی و دینی در مقاطع کودکتان، آمادگی و کلاس‌های اول تا ششم می‌باشد. همچنین کلاس‌های تطبیقی برای غیر فارسی زبانان در سنین نوجوان و بزرگسالان برگزار می‌شود، با برنامه‌های تفریحی، شامل جشن‌های فرهنگی، ملی و مذهبی.

مدرسه فارسی اندیشه با کادری با تجربه و دلسوز شامل امکانات آموزشی و تفریحی از جمله زمین بازی، امکانات ورزشی، قهوه خانه و کتابخانه، آماده خدمت به شما عزیزان می‌باشد.

محل کلاس‌ها هر شنبه از ساعت ۹:۳۰ صبح در مرکز اسلامی شمال کالیفرنیا برگزار می‌شود.

برای اطلاعات بیشتر با شماره تلفن: ۷۶۰-۸۳۲-۵۱۰ تماس بگیرید

و یا به سایت [www.iccnc.org](http://www.iccnc.org) مراجعه نمایید.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612



## رستوران فض

غذاهای بسیار خوشمزه با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در مکانی متفاوت آماده پذیرائی از شما و میهمانهای شماست.

رستوران فض مجهز به کادر ورزیده کیتیرینگ به جشنها و میهمانیهای شما جلوه بیشتری می‌دهد.

رستوران فض با افتخار از شما پذیرائی می‌کند!

**Faz Restaurants & Catering**

600 Hartz Ave., Danville, CA

(925)838-1320

Catering/Banquets: (925)838-1430

**Faz at the 4 Points Hotel by Sheraton**

5121 Hopyard Road, Pleasanton, CA

(925)460-0444

Catering/Banquets: (925)460-0434

**Faz at Sheraton Hotel**

1108 N. Mathilda Ave., Silicon Valley Sunnyvale

(408)752-8000

Catering/Banquets: (408)752-8008

**MacArthur Park Restaurant**

American Cuisine

27 University Ave., Palo Alto, CA

(650)321-9990

Catering/Banquets: (650)321-9996